

« سفر » از منظر قرآن ، عرفان و ادبیات عرفانی

حسین آریان

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده :

آدمی در مسیر زندگی خود همواره در جستجوی کمال مطلوب بوده و هست و در این کاوش به اعمال و رفتارهایی دست می‌یازد که «سفر» و سیاحت یکی از آن رفتارهای انسان در طول تاریخ بوده است. این سفر به دو شکل انجام می‌پذیرد؛ یا به تن و پای خاکی است (سفر آفاقی) که در اقصای گیتی می‌گردد تا با افزودن به تجربیات و دانسته‌هایش با نگرشی گسترده و شفاف زندگی‌اش را بسازد و دستور آفریننده بیچون هم همین است. و یا به پای دل و باطن است (سفر انفسی) که به قصد دیدار سرمنزل معشوق جاوید انجام می‌گیرد و با ریاضت‌های فراوان و تهذیب نفس برای مسافر راه حق و حقیقت همراه است تا با دلی آینه‌گون و پاک از ناپاکی‌ها و کدورت‌ها به دیدار محبوب ازلی‌اش بشتابد.

کلید واژه‌ها:

سفر، سیر و سلوک، عرفان، خدا، مسافر، سالک، ضمیر و باطن.

پیشگفتار

اگر دایرهٔ بینش و اندیشه را گسترده‌تر نموده، نیک نگریسته و اندیشه کنیم در خواهیم یافت که تمامی کائنات این هستی پهناور همواره در ذات و زندگی خود به سوی مرکزیت اصلی وجودشان که همانا آستان جبروتی خدای لایزال باشد در سیر و سفر و حرکتند و انسان همچون مسافری است که باید گردنه‌ها و عقبه‌های فراوان و پرخطر این جهان مادی و گذرا را سیر کند تا به سر منزل نهایی خود که در آفرینش بدان وعده داده شده است برسد و همواره پردهٔ عمل پوشانده به آموزه‌های کلام جاودانی حق و به تبع آن اندیشه‌ها و گفتار عرفا و مشایخ بزرگ و اولیاء الله که در این خصوص سفارش شده است که اگر قصد سفری موفق و پربار داری باید سبکبار و فارغ بال سفر کنی و در سفر گذر از این جهان فانی شتابان باشی، به مصداق کلام لسان الغیب «جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است...» (حافظ، ۱۳۶۸: ۱۱۸).

«آدمیان در این عالم مسافرنند از جهت آن که روح آدمی را که از جوهر ملائکه سماوی است از عالم علوی به این عالم سفلی به طلب کمال فرستادند تا کمال خود را حاصل کرد بازگشت او به جواهر ملائکه سماوی خواهد بود و به عالم علوی خواهد پیوست...» (نسفی: ۵۳).

و یا کلام عارف بزرگ، مولانا، که در جای جای کلام پخته‌اش اشاره می‌کند که انسان همواره سیر تکاملی‌اش را طی می‌کند تا در نهایت به اصل علوی خود برگردد و تأکید دارد که باید به جانب ملکوت سفر کرد.

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست.
(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۶۹)

ادامه بحث را به کلام زیبای پیر تصوف، سنایی، زینت می‌بخشیم که گفته‌اند:
عالم چو منزل است و خلائق مسافرنند در وی مزور است مقام مقیم ما.
دیوان سنایی: ۵۸

بدون تردید خمیر مایه اصلی عرفان و تصوف، همانا شناخت حق و حقیقت است و ریشه اصلی عرفان را باید در تعلیمات اسلامی و زندگی عملی رسول اکرم و ائمه اطهار جستجو کرد که تلاش دارد تا سالک حقیقی را به سر منزل معرفت و طریقت که همانا «فناء فی الله» است رهنمون سازد و در طول تاریخ تفکر بشری همواره نقش تعیین کننده‌ای در مسیر تکامل اندیشه‌های انسان داشته است و غور در این وادی پر رمز و راز این نقش را انکارناپذیرتر می‌سازد. البته باید اذعان کرد که در وادی شناخت، عرفان و تصوف وجوه اشتراک و تفاوت‌هایی دارند که در این پژوهش چون قصد بیانشان را نداریم لذا در تمامی مباحث غیر آنچه از کلام متعالی حق بیان می‌شود بقیه مستندات از دنیای عرفان ذکر خواهد شد لذا در برخی موارد اگر عنوان «عرفان و تصوف» ذکر شود توجه به اصل موضوع می‌باشد نه فروع و جزئیات اختلاف این دو مفهوم.

«عرفان» همواره چگونگی سفر و بریدن انسان از قیود این جهان گذرا را به انسان به عنوان یک سالک و رهگذر می‌آموزد و او را برای «موتوا قبل ان تموتوا»^۱ = بمیرید پیش از آنکه بمیرید». آماده می‌سازد و می‌آموزد که برای یافتن

^۱ - صوفیه آن را به عنوان حدیث نقل می‌کنند ولی مؤلف کتاب «اللؤلؤ المرصوع» به نقل از ابن حجر آن را حدیث نمی‌داند. (ر.ک به: اللؤلؤ المرصوع، ص ۹۴). به نقل از احادیث و قصص مشنوی (بدیع الزمان فروزانفر): ۳۷۰.

زندگی جاودانه و حقیقی باید به «مرگ پیش از مرگ»، بنگرد آنگونه که عارف بزرگ، سنایی، در بیانی زیبا گفته است:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما.

دیوان سنایی: ۵۲

سفر در لغت:

در باب معانی و تعابیر لغوی «سفر» و مشتقات آن در کتب معتبر بسیار گفته‌اند اما جهت پرهیز از درازگویی به صورت گذرا فقط به چند مورد اشاره می‌کنیم تا ارتباط معنایی و محتوایی آن با سایر مباحث مشخص گردد: در کتب لغت فارسی، از جمله لغت نامه دهخدا، ذیل واژه سفر آمده است: سفر: مقابل حضر، بریدن مسافت، مرگ...

و «السَّفَرُ لَغَةٌ قَطْعُ الْمَسَافَةِ» (التعريفات: ۵۲، ذیل واژه سفر).

واژه «سفر» در ادبیات عرفانی گاهی مترادف با واژه «مرگ» به کار رفته است چرا که در تفکر و اندیشه عرفانی، مرگ نیز سفری است از جهان فانی به سرای باقی، نمونه را ناصر خسرو گوید:

توشه از طاعت یزدانت همی باید کرد که درین صعب سفر طاعت او توشه ماست.

و یا نظامی گنجوی در کلامی زیبا می‌سراید:

در گردنم آر دست و بر خیز آبی ز سرشک بر رخم ریز.
تا غسل سفر کنم بدان آب در مهد سفر خوشم برد خواب.
لیلی مجنون، ۱۳۷۰: ۵۳۹

از معانی معروف سفر «برده برداشتن و آشکار کردن» نوشته‌اند:

«السفرُ كشفُ الغطاء ... سفر العمامة عن الرأس و الخمار عن الوجه»

(قاموس قرآن، ج ۳: ۲۷۱، ذیل واژه سفر)

و شاید کلام امام محمد غزالی نیز ناظر به همین سخن باشد که گفته: «و سفر را بدان سبب سفر خوانند که پوشیده‌ها را کشف کند و سفر، برهنه کردن روی را گویند». (ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۲: ۵۳۵).

سفر و مسافر در اصطلاح

سفر در اصطلاح عرفان و عرفا، توجه دل است به سوی حق و حقیقت؛ این سفر را در وادی عرفان سیر و سلوک گویند و مسافر این مسیر پر پیچ و خم را که ره به تکامل آدمی می‌برد سالک گویند. لذا مسافر راه خدا و طریق خلوص و عبودیت حق نباید از دشمنان و دشواری‌های بسیاری که بر سر راهش هستند بهراسد بلکه باید کمر همت و اراده بر بسته و با توشه‌هشیاری و توکل گام در این عقبه‌ها بگذارد و به یاری نفحات قدسی راه سر منزل غایی را پیش گیرد چرا که اگر کشته این سفر نیز گردد بشارت زندگی جاوید بدو داده شده است:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (سوره آل

عمران، آیه ۱۶۹).

در گلشن راز آمده است: «سالک مسافر الی الله» رفتن از تقید به اطلاق و از کثرت به وحدت است و کسی را می‌گویند که به طریق سلوک به مرتبت و مقامی رسد که از اصل و حقیقت خود آگاه شود و بداند که او همین صورت و نقش نیست و اصل و حقیقت او مرتبت جامعه الوهیت است...» (گلشن راز، به نقل از فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی: ۲۵۴).

شیخ محمود شبستری، مسافر را - که همان سالک است - کسی می‌داند که از تعینات دنیوی و انانیت نفسانی خود گذشته و لباس صفات و عیوب بشری را از خود دور کرده است تا با دلی صافی از شهوات و نفسانیات، پذیرای انوار تابان حق و حقیقت گردد:

مسافر آن بود کو بگذرد زود ز خود صافی شود چون آتش از دود.
سلوکش سیر کشفی دان ز امکان سوی واجب به ترک شین و نقصان.
شبستری، ۱۳۷۱: ۷۹

علّامه حسینی تهرانی اعتقاد دارند که مسافر حق در مسیر سیر و سلوک خود با اموری مواجه است که باید تمامی آنها را به نحو احسن و اکمل رعایت کند که به اختصار فقط آن موارد را به ترتیب نوشته ایشان نام می‌بریم و از توضیحات می‌گذریم:

« ۱ - ترک عادات و رسوم و تعارفات ۲- عزم ۳- رفق و مدارا ۴- وفا ۵- ثبات و دوام ۶- مراقبه ۷- محاسبه ۸- مؤاخذة ۹- مسارعت ۱۰- ارادت ۱۱- ادب نگاه داشتن ۱۲- نیّت ۱۳- صمت (سکوت) ۱۴- جوع و کم خوری ۱۵- خلوت ۱۶- سَهَر (بیداری) ۱۷- دوام طهارت ۱۸- مبالغه در تضرع ۱۹- احتراز از لذائذ ۲۰- کتمان سرّ ۲۱- شیخ و استاد ۲۲- ورد ۲۳- نفی خواطر ۲۴- ذکر ۲۵- فکر؛ »

و این سه مرحله [نفی خواطر، ذکر، فکر] از مهمات وصول به مقصد است و اکثر افرادی که از راه باز مانده و نتوانسته‌اند به مقصد برسند توقفشان در یکی از این سه مرحله بوده است و...» (رسالة لب اللباب: ۱۰۳ - ۱۳۹ با تلخیص).

اهمیت سفر

در باب اهمیت سفر و مسافرت بسیار می‌توان گفت چرا که یکی از کارها و امور انسان در طول تاریخ بشری سفر بوده است لذا همیشه هم بدان بها داده است و بیان این اهمیت به کلام عرفا و ادبا هم راه یافته تا با آمیختن سفر روزمره انسان - به عنوان یکی از زمینه‌های زندگی - با سفر سیر و سلوکی بدان رنگ و آب ویژه‌ای دهند. سفر همواره با دید مربی و استادی نگریسته شده است که همواره انسان را کامل‌تر و پخته‌تر می‌سازد تا در مواجهه با سختی‌های زندگی استوارتر گام بردارد و «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی» نیز ناظر بر این ویژگی است.

«انوری» شاعر بزرگ ایران، اهمیت سفر را چنان بالا برده می‌گوید که اگر درختان هم توان حرکت داشتند حتماً جهت فرار از چشیدن طعم جور و جفای ارّه و تبر سفر می‌کردند:

...درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای نه جور ارّه کشیدی و نه جفای تبر.
به جرم خاک و فلک در، نگاه باید کرد که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر...

انوری، ۱۳۶۴: ۲۱۰

مولانا هم در بیان اهمیت سفر می‌گوید که یوسف (ع) نیز از سفر بدان مقام عالی رسید:

... از سفر بیدق شود فرزین راد وز سفر یابید یوسف صد مراد...

مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۵۳۵

و شیخ سخن، سعدی، عقیده دارد که سفر برای انسان آرامش و آسایش به ارمغان می‌آورد چرا که به دنبال هر جنبشی، سکونی است:

ز ظلمت مترس ای پسندیده دوست که ممکن بود آب حیوان دروست.
نه گیتی پس از جنبش آرام یافت؟ نه سعدی سفر کرد تا کام یافت؟
بوستان، ۱۳۶۹، ابیات ۲ - ۲۸۷۱

خاقانی گوید:

قرآن ز سفر جهان گرفته است ماه از سفر آسمان گرفته است.

تحفة العراقین : ۸۱

شیخ عطار نیشابوری را باور بر این است که سفر، خاک وجودی انسان را گهر می‌سازد:

زین بحر همچو باران بیرون شو و سفر کن زیرا که بی سفر تو، هرگز گهر نگردی.
عطار، به نقل از فرهنگ دهخدا

هر چند که در سفر همواره خطرات و مشکلاتی هست اما همواره در کلام بزرگان سفارش شده است که مرد واقعی باید خطرات سفر را به جان بخرد تا به آن پختگی و وصال نایل شود، این موضوع را در کلام فاتح خیبر نیز می‌بینیم که می‌فرماید:

«فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَمِحْنَةٌ وَ قَطْعُ الْوَفَايِ وَ ارْتِكَابُ الشَّدَائِدِ
فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَّهُ مِنْ قِيَامِهِ بَدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِدٍ

گویند در سفر رنج است و آزمون است که بریدن بیابان‌ها و دیدن سختی هاست. مرد را مرگ بهتر که در خانه خواری زید و در میان سخن چینان و رشک بران سر آرد» (دیوان امام علی (ع)، ۱۳۷۳: ۱۹۳ - ۱۹۲).

و ابن یمین هم می‌گوید:

«ای دل ار چند در سفر خطر است
آن چه اندر سفر به دست آید
و آنکه پهلو تهی کند از کان
کس سفر بی خطر کجا یابد
مرد، آن در حضر کجا یابد...
صره سیم و زر کجا یابد...»

دیوان ابن یمین، ۱۳۶۳: ۳۶۳

در باب اهمیت سفر بسیار می‌توان گفت که مثلاً: آدمی را از خامی و خمودگی می‌رهاند، محکمی برای سنجش مردی و مردانگی هاست، بونه ریاضت و امتحان است، گشاینده چشم بصیرت آدمی است، از ابزار گسترش سخن است... و خوی و خصلت مردان را بهتر آشکار می‌کند. شیخ ابوالقاسم قشیری گوید: «گفته اند سفر را از آن، سفر خوانند که خوی مردان اندرو پیدا گردد». (ترجمه رساله قشیری، ۱۳۷۴: ۴۹۵) و یا «... السفر معیار الاخلاق...» (به نقل از مقامات حمیدی: ۶۳).

لذا مسافر و سالک راه حق در این وادی پر بار و پر خطر نباید از خطرات بترسد بلکه با گام‌های مردوار و توکل و کوشش قدم بردارد:

ای مسافر اندر این ره گام عاشق وار زن
فرش را اندر نورد و گفت از کردار زن.

دیوان سنایی: ۴۸۰

و یا چنانکه شیخ عطار می‌فرماید:

...تو پای به راه درنه و هیچ مترس
خود راه بگویدت که چون باید رفت.

و در لابلای گفتار مشایخ و عرفا در تاریخ عرفان می‌بینیم و می‌خوانیم که مرشدان و پیران، همواره مریدان و سالکان را به سیر و سفر تشویق و ترغیب می‌نمودند و آن را نوعی ریاضت می‌دانستند که مرید را پخته و استوار گام می‌سازد. ابوالقاسم قشیری در بیان خصلت‌های مشایخ و کبار عرفا، آنجا که از سفر اینان سخن می‌راند، می‌گوید: «... گروهی از ایشان سفر اختیار کرده‌اند و بر آن بوده‌اند تا آخر عمر چون ابو عبدالله مغربی و ابراهیم ادهم و دیگران که بوده‌اند...» (کشف المحجوب، ۱۳۷۳: ۴۸۷).

و تمام این‌ها را در عرفان، دستوری از جانب حق می‌دانند که می‌فرماید: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى تَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ» (سوره فصلت، آیه ۵۳).

انواع سفر در عرفان

کلام را در این مورد با گفته ابو حامد محمد غزالی آغاز می‌کنیم که می‌گویند: «... سفر دو گونه است: یکی آن که به ظاهر تن باشد از خانه و وطن سوی بیابان و دوم آن که به سیر دل بود از اسفل السافلین سوی ملکوت...» (ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۲، ۱۳۵۱: ۵۲۹).

و یا: «اما لزوم سفر به ظاهر و هم به باطن باشد. سفر ظاهر ریاضت نفس را تا مقهور و مالیده گردد...» (مستملی بخاری، ج ۱، ۱۳۶۳: ۱۶۱).
گونه اول سفر را که سفر ظاهر است «آفاقی» گویند - یعنی سیر و سفر در کرانه‌های این آفرینش پهناور جهت اهدافی خاص که پیش‌تر بخشی از آن گفته آمد - اما سفر باطن یا سفر با دل و جان را «سفر انفسی» می‌نامند.

در عرفان، سیر آفاق و انفس از مقدمات اصلی سیر و سلوک است و طبق آیه شریفه ۵۳ از سوره مبارکه فصلت: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ وَالْكَوْنُ» آن را دستوری از جانب خداوند می‌دانند.

در این بخش، جهت پرهیز از اطناب کلام و این که پیش‌تر اندکی از سفر آفاقی بیان گردیده، تلاش بر این داریم تا به «سفر انفسی» از دیدگاه عرفان به این موضوع بپردازیم.

آنچه از چکیده آموزه‌های عرفان و کلام انبیاء و اولیا بر می‌آید چنین است که از این دو سفر، سفر باطن مهم‌تر و شریف‌تر و در عین حال دشوارتر است لذا از اهمیت بسزایی هم در بین عرفا و پیران مشایخ برخوردار است و از اینجاست که قشیری می‌گوید:

«هزاران بینی که به تن سفر کند و اندکی بود که به دل سفر کند». (ترجمه رساله قشیریه، ۱۳۷۴: ۴۸۸).

شیخ عطار نیشابوری در مختارنامه اهمیت و دشواری سفر درون را با تعبیر «در خون سفر کردن» بیان می‌کند:

گرمرد رهی میان خون باید رفت علوم پناهی فتاده سرنگون باید رفت.

و یا:

در باطن خویش کن سفر چون مردان اهل نظری تو اهل نظاره مباش.

و یا:

«به تن سفر باید کرد در دنیا و ولایات و اقالیم ... و به جان نیز سفر باید کرد در عالم معانی و حقایق اوامر الهی را مطالعت کردن تا بدین اسفار و ائصال، کس از طبع بر نخیزد... سفر تن به قدم کنند و سفر جان به فکرت...» (التصفيه فی احوال المتصوفه: ۲۴۹). و نقطه ثقل تأیید این گفته، کلام والای حضرت رسول (ص) است که فرمودند: «تفکر ساعة خیر من عبادة سنه»، (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۲).

در آموزه‌های عرفان، عقیده و تأکید بر این است که سفر ظاهری (آفاقی) مقدمه‌ای است برای سفر باطنی (انفسی)، آنجا که حضرت مولانا در مورد معراج پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

قصد اصلی کن که این سود و زیان در تبع آید تو آن را فرع دان...

قصد در معراج، دید دوست بود در تبع، عرش و ملایک هم نمود...

حسینی تهران، ۱۴۲۶، ق: ۱۹۴

امام محمد غزالی تعبیری دارد به مضمون زیر: مطالعات فرهنگی

«... بدان که سفر، دواست: یکی به باطن و یکی به ظاهر، سفر باطن سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین ... و سفر مردان این است ... و کسی که از این سفر عاجز آید باید که به ظاهر سفر کند ... و مثل این، چون کسی بود که به پای خویش به کعبه رسد و مثل آن دیگر چون کسی بود که بر جای نشسته، کعبه نزدیک وی آید و گرد وی طواف می‌کند ... و از این بود که شیخ ابوسعید ابوالخیر گفتی که نامردان را پای آبله گردد و مردان را سرین...» (غزالی: ۱۳۷۲، ۳۵۷).

لذا از تمام این سخنان بر می آید که مشایخ و کبار عرفا بیشترین توجه و عنایتشان به سفر باطن بوده و سفر ظاهر را مقدمه‌ای بر سفر دل می دانستند و حتی گاهی اوقات بی ارزش می پنداشتند، آنجا که عطار گوید: «... با یزید خضرویه را گفت: تا کی سیاحت و گرد عالم گشتن؟ خضرویه گفت: چون آب بر یک جای بایستد متغیر شود. شیخ گفت: «کُنْ بَحْرًا لَا يَتَغَيَّرُ» چرا دریا نباشی تا هرگز متغیر نگرددی و آرایش نپذیری...» (عطار، ۱۳۷۴: ۱۵۱).

لذا همواره در عرفان - که تبلور و تجلی آن را در قلم ادیبان بزرگ عارف مسلک ادبیات به روشنی می توان دریافت - سفارش شده که نباید مسافر راه حق از دشواری‌ها و مشکلات این راه بهراسد، باید با همت و پشتکاری قوی به کوشش خود ادامه دهد تا لطف و توفیق حق رفیق راهش شده، او را به مقصد غایی اش رهنمون شود:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند.

دیوان حافظ، ۱۳۶۸: ۱۹۲

چرا که اگر این عنایت و توفیق حق نباشد چه بسا که کوشش سالک هم بهره‌ای ندهد:

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد.

نکته دیگر اینکه مشایخ و عرفا، سفر انفسی را بر چهار سفر می دانند:

«۱- سیر الی الله از منازل نفس تا وصول به افق مبین که نهایت مقام قلب است و مبدأ تجلیات آسمانی است.

۲- سیر فی الله به واسطه اتصاف به صفات او و تحقق به اسماء تا افق اعلی که نهایت مقام روح و نهایت مقام حضرت واحدیت است.

۳- ترقی به عین جمع و حضرت احدیت است که مقام «قاب قوسین» است....
۴- سیر بالله عن الله است که برای تکمیل است که مقام بقاء بعد از فنا و فرق بعد از جمع است.» (سعیدی، ۱۳۸۳ : ۸-۳۵۷).
حکیم متأله، ملا صدرا، نیز اثر برجسته خود را بر اساس همین سفرهای چهارگانه عرفا و اولیاء (اسفار اربعه) ترتیب داده است:

۱- سفر از خلق به سوی حق؛

۲- سفر با حق در حق؛

۳- سفر از حق به سوی خلق با حق؛

۴- سفر با حق در خلق؛

سفر در قرآن و احادیث

در قرآن کریم و سیره ائمه بزرگوار، آیات و احادیث بسیاری هست که درباره سیر و سفر و سیاحت وجود دارد که جای هیچ تردیدی در لزوم سفر در زندگی انسان باقی نمی گذارند و اینکه این دستورات و سفارش ها در مورد هر دو گونه سفر (آفاقی و انفسی) بیان شده اند و کاملاً آشکار است که امر و توصیه به سفر درون و باطن بیشتر و موکدتر است چرا که نهایت کمال آدمی در آن است و این سفر است که انسان را به سر منزل غایی کمال در پیشگاه جبروتی حق خواهد رساند.

در قرآن کریم آیات بسیاری در سفارش به سفر وجود دارد که حامل اهداف و مفاهیم خاصی هستند از جمله این که سفر به بینش و نگرش انسان می افزاید تا در

آیات خداوند بهتر و ژرف‌تر بیندیشد. نمونه را در آیه شریفه ۴۶ از سوره مبارکه حج می‌فرماید:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَأَنبَأَهُمْ ... = آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند...»

«این جهانگردی معنوی و سیر در ارض، قلب انسان را دانا و چشم انسان را بینا و گوش او را شنوا می‌گرداند و از خمودی و جمود رهایی می‌بخشد.» (مکارم شیرازی، ج ۳، ۱۳۵۴: ۴-۱۰۲).

خداوند متعال در آیاتی چند با لفظ «قُلُّ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ...» به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که به امت خود بگو در زمین سیر و سفر کنند تا بیش از خود را کامل ساخته و خدایشان را بهتر بشناسند. احادیث و روایات بسیاری هم از پیامبر (ص) و ائمه اطهار رسیده است که همگی دلالت بر ارزش و اهمیت والای سفر در انسان‌سازی دارند. از پیامبر اکرم (ص) نقل شده: «سافروا تصحّوا و تغنموا = سفر کنید تا تندرست شوید و غنیمت یابید» (نهج الفصاحه، ۱۳۶۹: ۳۶۵).

مولا علی (ع) هم به تأثیر سفر در شناخت خلق و خوی انسان اشاره کرده می‌فرماید:

«السفرُ ميزان الاخلاق = مسافرت وسیله سنجش اخلاق است.» (وحیدی، ۱۳۷۹: ۲۸).

نکته مهم قابل ذکر این است که هر سفری در اسلام و دستورات آن توصیه و سفارش نشده است بلکه تأکید بر سفری است که در غنای فکری و معنوی انسان نقش مثبت و سازنده داشته، او را به جانب کمال هدایت کند لذا هر گونه سفر بی‌هدف و بی‌نتیجه که تأثیری در پختگی اندیشه آدمی نداشته باشد و یا احیاناً از روی هوا و هوس و زیاده‌خواهی و آزمندی صورت گرفته باشد نهی

شده است. پیامبر اکرم در مورد این گونه سفرها می‌فرمایند: «السفرُ قطعَةٌ من الجحیم = سفر پاره‌ای از دوزخ است». (نهج الفصاحه، ۱۳۶۹: ۳۷۶).

انوری، شاعر بزرگ ایرانی، مضمون کلام پیامبر را بدین گونه نقل می‌کند که: خدای گفت حضر هست بر مثال بهشت رسول گفت سفر هست بر مثال سقر. دیوان انوری: ۲۱۵

پیر عرفان، سنایی غزنوی، به سفرهای اسکندر مقدونی به عنوان نمونه‌ای از این سفرهای بیهوده و بی‌بهره اشاره کرده و می‌گوید:

«هیچ کس نیست کز برای سه دال چون سکندر سفر پرست نشد
پای‌ها سست کرد و از کوشش دولت و دین و دل به دست نشد.»
سنایی: ۱۰۶۴

سفر دنیا جویان و آزمندان این گونه نکوهش می‌شود:

«... دنیا جویان روی به سفر آورده‌اند و منزل به منزل می‌روند... و نیز باشد که از بهر مراد دنیا در بیابان‌ها گم گردند و نیز باشد که به تشنگی هلاک شوند... چون طمع بزرگ‌تر آمد خطر بزرگ‌تر آمد. دنیا را که دشمن خداست طلب کنی چندین بلا باید دیدن...» (مستملی بخاری، ج ۱، ۱۳۶۳: ۱۹۲).

در عرفان و تصوف - جدا از اینکه موافق و مخالف سیر و سفر بسیاریند - اکثر عرفا و مشایخ را عقیده بر این است که سالک حق باید: «از بهر نزهت و طلب عیش سفر نکند و ریا نکند در سفر و به شهرها نگردد طلب دنیا را و متابعت هوی را...» (سهروردی، ۱۳۶۳: ۱۲۴).

سفر از نگاه ادیان دیگر:

غیر از دین اسلام و آموزه‌های آن که عنایت ویژه‌ای به سفر و مقاصد و نتایج برخاسته از آن دارد؛ در ادیان دیگر نیز به این مقوله و تأثیر و نقش آن در زندگی پرداخته شده است که جهت نمونه به چند مورد به صورت گذرا و گزیده اشاره می‌کنیم:

در آیین‌های هندی - بودایی درباره «بودا» و ریاضت‌ها و مجاهدت‌های ایشان می‌نویسند: «... یکه و تنها در دل جنگل‌ها فرو رفت و با جمعی از گدایان در اطراف جهان برآمد و زندگانی سراسر خلوص و انابت پیش گرفت و مدت شش سال تمام، سرگردان در طلب نجات واقعی و سعادت حقیقی از هر سو روان بود...» (ناس جان، ۱۳۷۰: ۱۸۰).

درباره خصایص پیروان ادیان هندی - بودایی، جاحظ این گونه می‌نویسد: «...اینها سیاحند و سیاحت برای آنها در حکم توقف و عزلت نستوریان است در صوامع و دیرها؛ و این جماعت همیشه دو به دو سفر و سیاحت می‌کنند...» (تاریخ تصوف در اسلام، ج ۲، ص ۱۵۶).

در دین یهود نیز به سفر و سفرهای پیامبران این دین به دفعات پرداخته شده است و به طور مشخص از حضرت ابراهیم (ع) یاد می‌کنیم که درباره ایشان آمده: «... چه، اول کسی که از دنیا و لذات آن مجرد گشت و .. متاعب سفر و وحشت و کربت و غربت در جنب لذت محبت حق تعالی را سهل و آسان نمود و از اوطان و اقران روی بر تافت و بر کسر اصنام اقدام نمود او بود». (رسالیل جوانمردان ۱۳۷۰: ۶۲).

درباره حضرت موسی (ع) و ماجرای آن حضرت با قوم خود که حاوی سفرهای متعددی است بسیار سخن گفته‌اند. شیخ عطار نیشابوری مطلبی دارد با این مضمون که «... و خدای عزّ و جَلّ وحی کرد به موسی (ع) که جفتی نعلین ساز از آهن و عسائی از آهن، و بر روی زمین همواره می‌رو و آثار و عبرت‌ها می‌طلب و می‌بین و نظاره حکمت‌ها و نعمت‌های ما می‌کن تا وقتی که آن نعلین دریده گردد و آن عصا شکسته...» (عطار، ۱۳۷۴: ۵۱).

نکته بسیار مهم قابل اشاره، مسافرت حضرت موسی و حضرت خضر است که در آثار و کلام مشایخ عرفا به وفور از آن یاد شده است، سفری که سرشار از رازها و رمزهایی است که در پس پرده‌هایی رازناک و رمز آگین نهفته است.

در آیین مسیحیت نیز به فراوانی شاهد سفرهای رنج آلود بسیاری از حضرت عیسی (ع) به همراه حواریون ایشان هستیم که جهت گسترش این آیین آسمانی جامه غربت و رنج بر تن کرده و همواره از دیاری به دیاری در حرکت هستند و حتی این موضوع از یکی از معانی کلمه مسیح نیز برمی‌آید که به معنی «مرد سیاح» است و گروهی وجه تسمیه حضرت عیسی را به «مسیح» همین سفرهای مکرر ایشان دانسته‌اند. عزالدین کاشانی گوید: «او مدّة العمر در سفر بوده است و سلامت دین را هرگز جایی اقامت نکرد». (کاشانی، ۱۳۶۷: ۲۶۴).

در آیین زرتشت نیز همانند دیگر ادیان آسمانی به سیر و سفر و مسافرت جهت گسترش آیین و تجربه اندوزی و پختگی، بسیار پرداخته شده است و سفر معروف ایشان به «ایران - ویج» و دیدار او با امشاسپندان به جهت رمز آگین بودنش شهرت فراوان دارد که خیلی گزیده ذکر می‌شود: «...چون زرتشت به سی

سالگی می‌رسد با تنی چند از یاران راه سفر به ایران - ویج» را در پیش می‌گیرد. در راه با مشکلاتی چند روبرو می‌شوند ولی با هدایت زرتشت همه به سلامت وارد ایران - ویج می‌شوند ... آنگاه نخستین تجلی به وقوع می‌پیوندد و او به دیدار مهین فرشته (بهمن) یا (وهومنه) نایل می‌شود. ماجرای سفر زرتشت به ایران - ویج در واقع به مثابه سفر نفس یا روح مسالک به عالم مثال و دیدار فرشته است...» (رمز و پورنامداریان، ۱۳۷۶: ۲۴۰).

در گفتارهای باستان نیز درباره زرتشت چنین نقل می‌کنند که: «... چون سنین عمرش به بیست رسید پدر و مادر و همسر خود را رها کرده برای یافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیر او را پیوسته مشوش می‌داشت در اطراف جهان سرگردان شد و از هر سو رفت و با هر کس سخن گفت شاید که نور اشراق درون دل او را منور سازد...» (ناس، جان، ۱۳۷۰: ۴۵۳). ذکر این نکته لازم می‌نماید که با مطالعه در آثار کهن فرهنگ ایران زمین به این نکته بر می‌خوریم که از دیر باز در این دیار فرهنگ خیز به سفر با دید هنر نگریسته شده است نه عیب، و بر این باورند که انسان هنرمند از طریق سفر به آموخته‌ها و دانش‌ها و هنرهایش افزوده گشته و قدرش افزون می‌گردد. نمونه را از «گرشاسب نامه» سروده اسدی طوسی نقل می‌کنیم که:

«سفر نیست آهو که والا گهر
چو بیند جهان بیش گیرد هنر
زهر گونه بیند شگفتی بسی
گرد گونه گون دانش از هر کسی...»
اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۱۱

معراج پیامبر (ص)، سفر روحانی یا جسمانی؟

ماجرای معراج پیامبر اکرم (ص) که به نصّ قرآن کریم در سوره الاسراء: «سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله...» آمده است در تفسیرها و اقوال عرفا و مشایخ و ادبای حکیم به عنوان یک سفر انعکاس گسترده‌ای یافته است و نکته مهم در تمام این بیان‌ها این است که آیا این سفر جسمانی بود یا روحانی؟ (آفاقی بود یا انفسی؟) و سخنان بسیاری در این مورد گفته‌اند که ذکر تمامی‌شان به اطناب کلام می‌انجامد، فقط اشاره گزیده‌ای می‌کنیم. نظامی، حکیم و داستان سرای بزرگ ایرانی در مثنوی عرفانی معروفش «مخزن الاسرار» معتقد است که معراج پیامبر سفری روحانی و جسمانی بوده است و پیامبر با چشم سر خداوند را دیده است. محمد بن جریر طبری در تفسیر طبری و ابو علی سینا در «معراج نامه»^۲ معراج پیامبر را سفر روحانی گفته‌اند ولی ابوالفتوح رازی که مفسری شیعه است اعتقاد دارد: «رسول علیه السلام را به آسمان بردند به نفس و تن او و آسمان‌ها را بر او عرض کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او معاینه بدید». (رازی، ج ۷، ۱۳۶۸ق: ۶۷).

شیخ ابوالقاسم قشیری در کتاب «المعراج»^۳ با استناد به آیات و روایات و سرگذشت انبیا همچون موسی (ع) و یوسف (ع) معراج حضرت پیامبر را جسمانی و در عالم بیداری می‌داند.

شیخ محمود شبستری، سفر معراج را هم آفاقی می‌داند و هم انفسی:

^۲ ر. ک به: رساله معراج نامه ابن سینا، صص ۹۸-۹۹.

^۳ ر. ک به: از فرش تا عرش، ترجمه کتاب «المعراج» قشیری، مترجم، قاسم انصاری، صص ۹۳-۹۴.

«برو اندر پی خواجه به اسری تفرج کن همه آیات کبری...
 گذاری کن ز کاف کنج کونین نشین در قاف قرب قاب قوسین
 دهد حق مر تو را هر چه آن بخواهی نماید چشمت اشیا را کماهی...»

این ابیات به طور جامع بیان می‌کند که معراج کمالی است... و نتیجه‌اش چون تمام گردد اطلاع بر معراج احمدی بود نه حصول آن معراج؛ چه، آن معراج هم آفاقی بود و هم انفسی...» (شیرازی شاه داعی ، ۱۳۷۷: ۴- ۱۶۳ با تلخیص).

نتیجه گیری

آنچه این نوشته مختصر دنبال می‌کرد گشت و گذاری در عالم پر رمز و راز سیر و سفر بود که انسان در عالم هستی با اهداف و مقاصدی خاص بدان می‌پردازد، حال این سفر یا به پا و تن جسمانی است که بدان سفر آفاقی گویند و محاسن و معایبی را با خود دارد و یا سفری است با پای دل و جان که انسان وارسته و از دنیا بریده در جهان پهناور دل و ضمیر گام برمی‌دارد تا با اعمالی که از خدا و رسولانشان آموخته است ناپاکی‌های این جواهر دل را گداخته و جلایش دهد تا لیاقت و سزاواری تابش انوار حق در جوار حضرت جبروتش را بیابد و خود را در او فانی دیده (فناء فی الله) و در آن وجود پاک و منزله باقی (بقاء بالله) گردد و این همان کمال غایی است که این خلیفه الله همواره در جستجوی آن بوده و هست چرا که او را آموخته‌اند روزی باید قفس تن را بشکنند و با دل به محضر دادار حاضر گردد چرا که:
 هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش.

و تمام اینها را «سفر» نام می‌نهد. مهم حصول به آستان جلال و جبروتی محبوب است و واژه‌ها هر چه باشند توان بیان این دیدار را نخواهند داشت.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. فرهنگ دهخدا.
۳. ابو علی سینا، معراج نامه، تصحیح: نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی.
۴. از فرش تا عرش، ترجمه کتاب المعراج قشیری، ترجمه: قاسم انصاری، انتشارات سایه گستر.
۵. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، گرشاسب نامه، به اهتمام: حبیب یغمایی، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
۶. امام علی (ع)، ۱۳۷۳، دیوان، قطب الدین ابوالحسن بیهقی نیشابوری، تصحیح و ترجمه: ابوالقاسم امامی، انتشارات اسوه، چاپ اول.
۷. انوری، ۱۳۶۴، کلیات دیوان، به اهتمام: محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۸. بلخی، عمر و بن محمود، ۱۳۶۲، مقامات حمیدی؛ تهران، شرکت ترجمه و نشر بین الملل.
۹. پور نامداریان، تقی، ۱۳۶۷، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۰. ترجمه رساله قشیری، ۱۳۷۴، به کوشش: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۱. تفسیر نمونه، ۱۳۵۴، جمعی از نویسندگان، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۱۲. جرجانی، علی بن محمد، ۱۳۷۰، التعریفات، انتشارات ناصر خسرو، چاپ چهارم.
۱۳. حافظ، شمس الدین محمد، ۱۳۶۸، دیوان، تعلیقات و حواشی: علامه محمد قزوینی؛ تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
۱۴. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۴۲۶ ق، رساله لب اللباب، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سیزدهم.

۱۵. رازی، جمال الدین ابوالفتوح، ۱۳۹۸ ق، تفسیر ابوالفتوح رازی، تصحیح و تحشیه: میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی امید.
۱۶. رسایل جوانمردان، ۱۳۷۰، تصحیح و مقدمه: مرتضی صراف، تهران، انتشارات معین، چاپ دوم.
۱۷. سجادی، سید جعفر، ۱۳۶۲، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، انتشارات طهوری، چاپ سوم.
۱۸. سعدی، مصلح الدین، ۱۳۶۹، بوستان، به کوشش: غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
۱۹. سعیدی، گل بابا، ۱۳۸۳، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران، انتشارات شفیع، چاپ اول.
۲۰. سنایی غزنوی؛ کلیات دیوان، به کوشش: مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، چاپ چهارم.
۲۱. سهروردی، شیخ ضیاء الدین ابو نجیب، ۱۳۶۳، آداب المریدین، ترجمه: عمر بن محمد؛ تصحیح، نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول.
۲۲. شبستری، شیخ محمود، ۱۳۷۱، مجموعه آثار، به کوشش: صمد موحد، تهران، انتشارات طهوری؛ چاپ دوم.
۲۳. شیرازی، شاه داعی، ۱۳۷۷، نسایم گلشن (شرح گلشن راز شبستری)، به کوشش: پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، چاپ اول.
۲۴. عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۷۴، تذکره الاولیاء، به کوشش رینولد نیکلسن، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم.
۲۵. غزالی، ابو حامد محمد، ۱۳۵۱، احیاء علوم الدین، ترجمه: موید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. غزالی، امام محمد، ۱۳۷۲، کیمیای سعادت، به کوشش: احمد آرام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۲۷. غنی، قاسم، ۱۳۶۹، تاریخ تصوف در اسلام، تهران، انتشارات زوار؛ چاپ پنجم.
۲۸. فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۱، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه کامل و تنظیم مجدد: حسین داودی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.

۲۹. فریومدی، ابن یمین، ۱۳۶۳، دیوان، تصحیح و اهتمام: حسین علی باستان راد، تهران، کتابخانه سنایی، چاپ دوم.
۳۰. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۶۴، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۳۱. کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۶۷، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح: جلال الدین همایی، موسسه نشر هما، چاپ سوم.
۳۲. مستملی بخاری، ابوابراهیم، ۱۳۶۳، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح و تحشیه: محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
۳۳. مولوی، جلال الدین، ۱۳۷۲، مثنوی معنوی، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد استعلامی، تهران؛ انتشارات زوار، چاپ چهارم.
۳۴. مولوی، جلال الدین، ۱۳۸۶، کلیات شمس، تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول.
۳۵. ناس، جان، ۱۳۷۰، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم.
۳۶. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۱، الانسان الکامل، تصحیح: ماژیران موله، تهران؛ انتشارات طهوری، چاپ سوم.
۳۷. نظامی گنجوی، ۱۳۷۰، کلیات خمسه، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.
۳۸. نهج الفصاحه، ۱۳۶۹، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ بیست و دوم.
۳۹. وحیدی؛ محمد، ۱۳۷۹، سیر و سفر در اسلام، مشهد، انتشارات عروج اندیشه، چاپ اول.
۴۰. هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۷۳، کشف المحجوب، به کوشش: و - ژوکوفسکی، تهران، انتشارات طهوری؛ چاپ سوم.